

## لچک ، نماد حاکمیت ارتجاع

موج دیگری از شورشهای اجتماعی یکبار دیگر سراسر ایران را فرا گرفته است ، اینبار اما بسا متفاوت با امواج پیشین. چرا که اینبار این موج اساساً از جنس دیگری است. نه شباهت به قیام عاشورای ۸۸ دارد و نه از جنس شورشهای آبان ۹۸. جنس این جنبش اگر قرار بر مقایسه هم باشد بیشتر از جنس قیام ۵۷ است ، با این تفاوت که آن جنبش رهبری داشت و این یکی نه ! آنجا اکثریتی قاهر حول شعار "شاه باید برود" جمع شده بودند و اینجا می توانند و باید حول شعار "لچک باید برود" جمع شوند. یعنی شباهت ماهوی جنبش امروز با جنبش آنروز در همین یگانه شعار متحد کننده سحرآمیزی است که هم فرا طبقاتی هست ، هم فرا عقیدتی و هم از همه مهمتر فرا ملیتی. شعار ایران یکپارچه و تجزیه ناپذیر ! درست در مقابل طرح کذابی خاورمیانه بزرگ !

هیچ شعار دیگری در این شرایط حتی درستترین و مهم ترین شعار خود ما یعنی شعار سرنگونی قهرآمیز رژیم جمهوری اسلامی تا این درجه خصلت عمومی و متحد کننده ندارد. هیچ عاملی هم به اندازه "لچک" ربط مستقیم به تمامیت سیاسی و ایدئولوژیکی رژیم موجود ندارد. همانگونه که فرد شاه ربط مستقیم با بقای کل نظام سلطنتی داشت. آنجا رفتن شاه در عمل برچیده شدن کل نظام سلطنتی را بدنبال داشت و اینجا تن دادن رژیم به رفتن لچک ، رفتن کل نظام فقهاتی را بدنبال خواهد داشت. نقطه تن دادن رژیم به نفی حجاب اجباری همان نقطه شکست تعادل قوا در ایران است.

اینکه بجای روسری یا حجاب از لفظ "لچک" استفاده می کنم آگاهانه و هدفدار است. بسیاری از این واژه برای نشان دادن خشمشان نسبت به روسری و یا اعلام نفرتشان استفاده می کنند ، برای من اما "کلمه" حرمت دارد، به همین اعتبار معنا دارد. پوشش سر یک مقوله اختیاری است ، از آن نقطه ای که جبردینی وارد می شود دیگر روسری نیست ، لچک است. به همین دلیل شعار مخالفت با روسری به اندازه شعار "لچک باید برود" خصلت متحد کنندگی حداکثری ندارد، اگرچه هر دو در عمل راه به یکجا می برند. این شعار معتقدان به "پوشش اختیاری" را نیز بجای راندن به سمت مخالفت و یا حداقل منفعل شدن وارد جبهه متحد و یکپارچه ضد رژیم جمهوری اسلامی می کند.

اهمیت تمرکز روی این شعار از درون محتوای عقیدتی خود رژیم فقهاتی بیرون می آید. رژیمی که برای هیچ ننگ و فضیحتی در جامعه به اندازه این لچک چند ده سانتی متری حساسیت ندارد. نه مصرف بی رویه الکل ، نه استفاده عمومی از مواد مخدر ، نه روابط بی بند و بار جنسی که تمامی مرزهای اخلاق سنتی را در جامعه ایران درنور دیده است و نه دزدی و رشوه خواری و قتل و جنایت ، هیچکدام "مرز سرخ" رژیم نیست ، لچک اما هست. نه بخاطر حفظ و حراست ارزشهای مذهبی و دینمداری حکومت ، نه ، تنها به یک دلیل ساده . لچک نماد تن دادن جامعه به حاکمیت نظام اسلامی است. همین.

شکل لچک هم برای رژیم مهم نیست ، کارکرد سیاسی ، اجتماعی ، عقیدتی آن مهم است. اگر هر چند وقت یکبار سگهای گشت ارشاد و بسیج ضد خلقیش را به بهانه مبارزه با بدحجابی به خیابانها می ریزد و هل من مبارز می طلبد ، بخاطر حفظ بیضه اسلام نیست ، دنبال ارباب مردم و بستن فضای تنفسی جامعه هست. به همین دلیل لچک بیش از آنکه برای نظام اسلامی یک بحث عقیدتی باشد یک مقوله امنیتی است. برای رژیم کمیت و کیفیت لچک مهم نیست، نفس وجودی آن است که به هیچ قیمتی صرف نظر کردنی نیست. اینکه یک شال نازک روی سر باشد و یا تمام موها بیرون از روسری و در معرض دید باشند مهم نیست. آنچه که اهمیت حیاتی دارد و برایش اصلاً موضوع بحث نیست آنست که زنان ، همه زنان ، یک چیزی بر سر داشته باشند ! چرا ؟ زیرا که با همین "چیز" جامعه اعلام می کند که تن به حاکمیت رژیم می دهد. به همین اعتبار هر کس که لچک را برمی دارد پیش از هر چیز حاکمیت نظام را به چالش می کشد ! و این همان پاشنه آشیل نظام اسلامی است. درست به همین دلیل هم هست که باید در این مقطع شعار اصلی کل جنبش همین باشد. ترک برداشتن حاکمیت از این نقطه هست که کلید می خورد. اینرا اگر کسی نفهمد هیچ چیز از انقلاب نفهمیده است.

## گستره جنبش نفی نظام

مهمترین ویژگی جنبش کنونی گستردگی آن است. پس از سرکوب خونین دهه شصت هیچ جنبشی به شمول جنبش کذابی سبز از چنین گستردگی در جغرافیای ایران برخوردار نبوده است. در این نقطه هست که رژیم با معضل سازماندهی نیروی سرکوبگر مواجه می شود. اینکه فرمانده نیروی انتظامی سخن از بی خوابی مفرط نیروهایش می گوید نشاندهنده این واقعیت هست که نیروهای سرکوب رژیم محدودند. دلیل آنهم تنها گستره جنبش نیست ، عدم مشروعیت رژیم جمهوری اسلامی است. رژیمی که در دهه شصت علیرغم جنایتهای فوق تصور علیه مقاومت مسلحانه اما هر سال هزار هزار داوطلب رفتن روی مین به جبهه می فرستاد ، امروز در بسیج نیروی کافی داخلی برای سرکوب گسترده مشکل دارد. معضل حجاب اجباری بی تردید مشکل درون خانه های نیروی انتظامی و بسیج ضد خلقی نیز هست. برای پیروزی در جنگ تنها عنصر سلاح کافی نیست ، از آن مهمتر "انگیزه" عنصر مسلح است که نقش تعیین کننده دارد. ترکیب سلاح با انگیزه هست که از سرباز ساده عنصر رزمنده می سازد. این مهم ارتجاع و انقلاب هم نمی شناسد. در هر دو سو صادق است. پدیده "جنگ روانی" در جنگهای مدرن در این راستاست که بعضاً نقش تعیین کننده پیدا می کند. انگیزه جنگ را که از دشمن گرفتی سرنوشت جنگ را پیشاپیش تعیین کرده ای . پیروزی بر یک دشمن بی انگیزه دیر و زود ممکن است داشته باشد، سوخت و سوز اما ندارد.

به میزانی که جنبش گسترده می شود به همان میزان نیروی سرکوب پرکننده می شود. این گسترده‌گی تنها سطحی نباید باشد، حتماً باید به عمق برده شود. معنی آن این است که اگرچه گسترده‌گی جنبش به شهرها و استانهای بیشتر باعث پراکندگی نیروهای سرکوبگر و عدم توانایی رژیم بر تمرکز نیرویی بر یک نقطه خاص می گردد اما از آن مهمتر گسترش جنبش در عمق است. یعنی ایجاد بیشترین انگیزه در مجموعه نیروهای بالقوه جنبش و بیشترین تزلزل در نیروهای سرکوب. مسئله حجاب اجباری در این مقطع بیش از هر معضل دیگری از این قابلیت برخوردار است. آیا می توان تصور کرد که زن و دختر و خواهر افراد نیروی انتظامی با مقوله حجاب اجباری درگیر نیستند؟ اگر این درگیری در درون خانه ها، همه خانه ها، واقعی باشد که هست پس انگیزه نیروی سرکوبگر خواه ناخواه متأثر از این درگیری خواهد بود. هرچه این درگیری بیشتر باشد تأثیرات بلافصل آن بر روی نیروی سرکوب بیشتر است. تمرکز بر روی شعار "لچک باید برود" در شرایط کنونی همین کارکرد را دارد.

## جنبش سلبی، جنبش ایجابی

اینها اما الزام جنبش سلبی است، یعنی جنبشی که در نفی تمامیت نظام وحدت دارد. اما این تا زمانی که به یک جنبش ایجابی یعنی فعلیت یافتن یک جایگزین مقتدر و حاضر در صحنه ارتقاء نیابد راه به انقلاب نمی برد. می خواهم بگویم اگرچه وحدت بر سر نفی تمامیت نظام که به معنای گذار کامل و بی بازگشت از شعبده اصلاح نظام هم هست بسیار مهم و الزامیست اما این به معنی امکان موفقیت جنبش سلبی نیست. بالاترین موفقیت جنبش سلبی وادار کردن رژیم به عقب نشینی است نه بیشتر! البته چیز کمی نیست. همین عقب نشینی حاکمیت باز شدن زاویه ای را بدنبال خواهد داشت که تنها با نابودی آن بسته خواهد شد. اینکه از درون ویرانه های حاکمیت چه بیرون بیاید اما دیگر دغدغه جنبش سلبی نیست، رسالت جنبش ایجابی است.

من البته برخلاف بسیاری که با این جنبش در انتظار یک تحول کیفی در ایران هستند نگاهم بیشتر معطوف به آینده است. من اعتقاد ندارم که از درون این حرکت بی نظیر الزاماً افتادن رژیم را می توان در آورد یا حتی عقب نشینی آنرا. رژیم بی تردید در نقطه ای که موجودیتش در خطر قرار بگیرد دست به سرکوب خونین خواهد زد. اینرا هم در جریان جنبش سبز و هم بدنبال شورشهای ۹۶ و ۹۸ هم بارها گفته بودم و همینطور هم شد. راه پیروزی بر این رژیم تنها تظاهرات خیابانی نیست. اعمال قهر انقلابی است. برای اینکار باید سازمان داشت و یا سازمان ساخت. انقلاب ایران بی تردید یک انقلاب قهرآمیز خواهد بود. پیش از آن اما ضروری است که جنبش صاحب داشته باشد. درست سیزده سال پیش در همان روزهای آغازین جنبش کدایی سبز که آب از دهان همه دنیا جاری بود چنین نوشته بودم:

"هیچ جنبشی در دنیا هر چقدر هم که با شکوه و مقتدر باشد، بخودی خود راه به انقلاب نمی برد. انقلاب بجای خود، بهبودی وضعیت جامعه نسبت به پیشتر از آن نیز هیچ تضمینی ندارد. بنابراین جنبش به خودی خود حاوی هیچ ارزشی نیست. آنچه که بدان اعتبار می دهد اهداف آن، سمت و سوی آن، ماهیت آن و از همه مهمتر، رهبری آن است. مهم برآیند یک جنبش است. یعنی اینکه نهایتاً چه از میان آن بیرون می آید. در این راستا آنچه که تعیین کننده هست، گفتمان حاکم بریک جنبش است. این آن چیزی است که در تحلیل نهایی جدی گرفته میشود. این همان چیزی است که درجه تهدید آنرا در منظر رژیم حاکم مشخص میسازد، شعارهای جنبش را تعیین میکند و خلاصه سمت و سوی حرکت و افق خواستههای آنرا روشن میکند. نبرد هژمونیک بر سر هژمنی، در اساس نبرد بر سر همین گفتمان است."

"این جنبش در گذار از ساختار و درمقطع شکست اجتماعی" گفتمان اصلاح طلبی، با یک سرکوب خونین روبرو خواهد شد که ابعاد آن از حالا قابل گمانه زنی نیست و به تعادل قوای آنروزیستی دارد. این سرکوب به اعتقاد من با یک تصفیه گسترده در بالای نظام همراه خواهد بود که دامنه آن بی هیچ تردیدی شامل شخص رفسنجانی نیز خواهد شد. برای این اتفاق باید پیشاپیش آماده بود."

"اگر کسی فکر می کند که رژیم در مقابل فشارخیابان "بدون استفاده از قهر" عقب می نشیند سخت در اشتباه است. اگر این رژیم چنین ظرفیتی می داشت، مقاومت مسلحانه از آغاز از کوچکترین مشروعبیتی برخوردار نمی بود. نظام مقدس! تا آنجایی درمقابل "جنبش سبز" کدایی، به کجدار و مریز می گذراند که هنوز در کادر "ساختار نظام" حرکت می کند و گفتمان غالب بر آن "گفتمان اصلاح طلبی" است."

۱۲ تیرماه ۱۳۸۸، "این جنبش، جنبش من نیست!"

بدنبال شورش آبان ۹۸ هم باز این سمت و سوی جنبش تهیدستان است که دغدغه خاطر من بود:

"شورش آبان، شورش یکی یکدانه نفی نظام ولایت فقیه در تمامیت آن بود. برخلاف جنبش کدایی اصلاحات و جنبش سبز، نماد اعتراض خشک و خالی طبقه متوسط شهری نیست. طیف گوناگون جان باختگان پرشمار آن گواه روشنی است بر تکثر در پایین و حضور همه اقشار جامعه که دامنه آن حتی شامل افغانهای جسور و ضد ارتجاع ساکن ایران نیز می گردید. نیروهای تشکیل دهنده این شورش همانا سربازان بالقوه "جنبش سرخ" یعنی جنبش سرفراز سرنگونی تام و تمام حاکمیت جمهوری اسلامی هستند که اگر سازمان نیابند معلوم نیست که در دور بعدی با بازگشت محتوم موجی بسا سهمگینتر تا کجا غیرقابل کنترل و به تبع آن ویرانگر خواهند بود.

اعتراضات اجتماعی بشرط آنکه بر زمینه واقعی تضاد های لاینحل میان پایین و بالا عمل کند که در ایران امروز بی تردید چنین است، موجی عمل می کنند. به این معنی که هر موجی آستن موجی دیگر و البته شدیدتر و ویرانگرتر می باشد. در این رابطه اصل دیالکتیکی شتاب هم عمل می کند، یعنی هرچه که جامعه به جلو می رود سیکل موجها سرعت بیشتری گرفته و فاصله میان موجی با موج بعدی کمتر و کمتر می شود. حرف من اینست که اگر این موجها سمت و سو نیابند به جز ویرانی حاصلی نخواهند داشت."

۲۴ آذر ۱۳۹۸، "شورشهای کور، جنبشهای بی صاحب"

امروز هم جز این نیست. عظمت جنبش کنونی نباید جلوی چشم ما را بگیرد. صلاحیت عنصر انقلابی تنها در شناخت تضاد عمده و مداخله در تعیین "گفتمان حاکم" خلاصه نمی شود، از آن مهمتر دیدن آینده و محاسبه درست سناریوهای ممکن و شیوه های درست مقابله با آنهاست.

درست مثل سیزده سال پیش تکرار می کنم ، اگر کسی فکر کند رژیم تازیانه و دار در مقابل فشارخیابان "بدون استفاده از قهر" عقب می نشیند سخت در اشتباه است. بی تردید آنها در نقطه به خطر افتادن موجودیت نظام به سرکوبی خونین روی خواهند آورد. هنوز سپاه راساً وارد درگیری نشده است. این البته به معنای آن نیست که این رژیم در هر شرایطی توان جمع کردن هر جنبشی را دارد. نه ، اگر جمع کرد نشان قدرت او نیست ، مبین ضعف ماست ، "همه ما" یعنی کلیت نیروهای سازمانیافته مصمم به سرنگونی قهرآمیز تمامیت رژیم جمهوری اسلامی. یعنی ناتوانی نیروی برانداز در سازماندهی قیام مسلحانه ، در یک کلام یعنی ضعف مفراط نیروی مدعی رهبری انقلاب دمکراتیک مردم ایران !

اگر در عاشورای ۸۸ پنج نقطه تهران آزاد می شود ولی قیام سرکوب می شود به این معناست که عنصر رهبری کننده ، سازماندهنده و مسلح اصلاً در صحنه حضور ندارد. اگر از درون شورشهای کور دیماه ۹۶ و آبان ۹۸ هیچ بیرون نمی آید بخاطر عدم حضور عنصر سمت و سو دهنده در شورشهاست و لاغیر ! امروز هم همینطور است. وقتی مردم فی المثل اشنویه را از لوٹ وجود نیروهای رژیم آزاد می کنند ، کسی را در صحنه نمی یابند تا شهر را تحویلشان دهند.

من در یک چیز هیچ تردید ندارم. ایران هیچ راهی جز انقلاب ندارد. دست بدست شدن قدرت در ایران محال است که از طریق مسالمت آمیز امکانپذیر باشد. اگر گذار مسالمت آمیز ممکن نباشد که نیست ، دو سناریو بیشتر محتمل نیست. یا خیز برای سرنگونی قهرآمیز رژیم و یا نشستن در انتظار فروپاشی نظام اسلامی ! تا آنجا که به اپوزیسیون رژیم برمی گردد ، همه تخم مرغهایشان را در "سبد فروپاشی" گذاشته اند. فروپاشی رژیم جمهوری اسلامی البته محتمل است. آنچه که از درون آن بیرون می آید اما شاید در تصور بسیاری ننگد. جنگ داخلی و تهدید برهم خوردن یکپارچگی ایران شاید کوچکترین آن باشد.

اگر این احتمالات حتی در عالم خیال هم ممکن باشند باز هم نمی توان از کنار آن بی تفاوت گذشت. بنابراین حالا که یک فرصت بی بدیل با حال و هوای انقلاب بهمین در پیش است باید با تمام قوا و بهر قیمتی در روند جنبش مداخله کرد. برنده نهایی آنی است که گفتمان حاکم را تعیین کند ، شعارهای مردم را سمت و سو دهد، نیروهای پراکنده را سازماندهی کند. سازماندهی کند ! انقلاب نوین مردم ایران درست در نقطه مقابل انقلاب ضد سلطنتی حکماً یک انقلاب سازمانیافته خواهد بود. مسلحانه خواهد بود ، آگاهانه خواهد بود. یعنی فقط مهم نخواهد بود که چه چیز را باید نفی کرد و چه کسی را باید انداخت ، مهمتر از آن این است که چه چیز را باید اثبات کرد و چه کسی را می توان جایگزین کرد. در یک کلام انقلاب ایران ، اگر انقلابی در کار باشد ، نه حاصل یک جنبش سلبی که برآیند یک جنبش ایجابی خواهد بود.

حاصل "جنبش جاری نفی نظام" البته تا همین نقطه هم بی همناست. تأثیرات بلافصل آن بر روح و روان جامعه بیمار و از هم گسسته ایران تردید بردار نیست. جامعه ای که تمامی هنجارهای اجتماعی و ارزشی برهم خورده و به مرز پُکیدگی رسیده با این جنبش هویت خود را باز می یابد. این جنبش ضد افسردگی است ، این جنبش درست مثل آنتی بیوتیک چرکهای درون جامعه را خشک کرده و بر زخم عمیق بی هویتی مرهم می گذارد. وحدت و همبستگی در خیابان ، درمان دردهای بی پایان ترس ، گوشه گیری و افسردگی در خانه هاست. بر فراز تمامی اینها این جنبش تابو شکسته است. بی تردید هر آنچه که در آینده پیش آید، در یک چیز تردید نمی توان کرد. ایران دیگر به شرایط پیش از مرگ مهسا بر نخواهد گشت.

بیژن نیابتی ، ششم خرداد ۱۴۰۱